هوالعلیم

غدیر، حقیقتی زنده در تمام تاریخ برای هدایت بشر

توضیحی در رابطه با حدیث عشیره

عید غدیر ۱۴۳۱ هجری قمری

بیانات

آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

أعوذُ باللَه مِن الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علَى سيّدنا و نبيّنا أشرف الأنبياء و

المرسلين أبىالقاسم محمّدٍ

و علَى آله الطّيبينَ الطّاهرينَ

و اللّعنةُ علَى أعدائِهم أجمعينَ إلَى يومِ الدّين

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾.[1]

ما امروز مانند جلسات قبل که وعدهٔ یک ربع و نیم ساعت می‌دادیم و سر از دو ساعت و بیشتر درمی‌آورد، قصد زحمت بر رفقا را نداشتیم؛ ولی إن‌شاءاللَه امروز رفقا این شانس را دارند که کسالت ما و بی‌خوابی سفر ـ که تقریباً از دیروز تا حالا نخوابیده‌ام ـ و خستگی مفرَط، این وعده را إنجاز

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ٦٧. امام شناسی، ج ٦، ص ۹:
«ای پیغمبر، برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است؛ و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند!»

می‌کند و دیگر مثل دفعه‌های قبل خیلی مزاحم نخواهیم شد.

خب چه‌کار کنیم، روز ولایت و روز پیوند و بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام است. خیلی مسئلهٔ مهمی است، شوخی نیست! تمام پیامبران برای یک‌هم‌چنین روزی آمده‌اند، همه برای امروز آمده‌اند!

از طرف دیگر هم رفقا و أعزّه و سروران ما که ملبّس به لباس علم و تقوا و متزیّن به زینت هدیٰ هستند و طبعاً کمترین انتظارشان، همراهی و تأیید از این کمترین است، فلذا چند کلمه‌ای خدمت رفقا از باب امتثال دعوت آنان عرض می‌کنیم.

معنای خطاب خداوند به پیامبر در آیهٔ ابلاغ

آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾.

همهٔ ما شاید ده‌ها بار این آیه را خوانده‌ایم، ولی از این به بعد نسبت به معنای آن یک قدری توجه بیشتری داشته باشیم و ببینیم که منظور پروردگار در این آیه چیست و مخاطبش کیست؟!

[علّت اینکه] می‌فرماید: ای رسول ما؛ و نمی‌فرماید: ای محمد، [این است که] عنوان رسالت در اینجا حیثیّت تعلیلیّه دارد؛ یعنی ای کسی که حیثیّت و شأن و هوّیت خارجی تو همان حقیقت رسالت است و آینهٔ تمام‌نمای تقدیر ما و ارادهٔ ما و سخنِ نفسی ما هستی، باید آنچه را به تو امر و نازل کرده‌ایم به مردم ابلاغ کنی؛ اگر این کار را انجام دادی فَبها! به رسالتت عمل کرده‌ای و به آنچه مأمور بوده‌ای جامهٔ عمل پوشانده‌ای و نمره گرفته‌ای و از عهدهٔ امتحان بیرون آمده‌ای و کارنامه‌ات مورد امضاء ما قرار گرفته است! توجه بفرمایید، بنده روی تک‌تک این کلمات نظر دارم!

[ای رسول ما،] بیست و سه سال خون دل خوردی، در جنگ‌ها شرکت کردی، سنگ به دندانت زدند، به پیشانی‌ات زدند، به پایت زدند، این‌طرف و آن‌طرف دربه‌درت کردند، [1] تمام این کارهایی که انجام دادی برای امروز است! ببینم امروز چگونه از عهدهٔ رسالتت برمی‌آیی! مسئله این است.

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون جریانات زندگانی پیامبر اسلام صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، رجوع شود به سیری در تاریخ پیامبر اکرم.

ما يك ولايت می‌شنويم، منتها نمی‌دانيم كه اين ولايت چه مفهومی دارد! اگر آمدی و به اين رسالت عمل كردی، فَبِها وَ نِعمَةً؛ و اگر عمل نكردی، ما با تو شوخی نداريم! پيغمبر هستی، باش! خاتم انبيا هستی، باش! سرور كائنات هستی، باش! أوّلُ مَا خَلقَ هستی، باش! واسطهٔ بين مقام احديّت و هوهويّت و واحديّت هستی، باش! ولی همهٔ اينها فدای امروز است، فدای اين مسئله‌ای است كه امروز بايد آن را به مردم ابلاغ كنی!

در اينجا يك كمبود مهم وجود دارد كه برای مردم بيان نشده است كه اگر انجام ندهی اصلاً ﴿فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛ انگار كه تو از روز نخست پيامبر ما نبوده‌ای و تمام كارهايی كه در اين بيست و سه سال انجام داده‌ای، هباءً منثوراً است و همه بر هوا می‌رود [و انگار] انجام نداده‌ای!

اين خيلی قضيهٔ عجيبی است! پيغمبر در اين بيست و سه سال برای چه متحمّل اين‌همه مطالب شد؟ برای اقامهٔ عدل، برای از بين بردن ظلم، برای

استقرار نظام صدق، برای زدودن نفاق، برای از بین بردن جهل ـ و خدا به داد ما برسد از این جهل! ـ و برای رشد و شکوفایی عقل، «**لِيُثيروا لَهُم دَفائِنَ العُقولِ**؛[1] «تا پیغمبران بیایند و این دفینه‌های عقولی را که خدا در کمون آدمی و انسان قرار داده و کلیدش به‌دست آنها است، با راه و روشی که به ما ارائه می‌دهند باز کنند.»

می‌گویند از این راه برو! و اگر رفتی، این [دفینه‌های] عقلت یکی‌یکی باز می‌شود و می‌بینی که نسبت به ماه قبل تغییر کرده‌ای، نسبت به دو ماه قبل تغییرت خیلی بیشتر بوده است، نسبت به سال قبل مطالبی را می‌فهمی که سال گذشته نمی‌فهمیدی، قضاوتی را می‌کنی که سال گذشته این‌چنین نبوده

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۳. حیات جاوید، ص ۱۷:
«...فَبَعَثَ فيهِم رُسُلَهُ و واتَرَ إليهم أنبياءَهُ ليَستَأدوهُم ميثاقَ فِطرَتِهِ و يُذَكِّروهُم مَنسيَّ نعمَتِهِ و يَحتَجّوا عَلَيهِم بِالتَّبليغِ و يُثيروا لهم دَفائِنَ العُقولِ و يُروهُم آياتِ المَقدِرَة....»
«...تا اینکه خدای متعال پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت و انبیائش را پی‌درپی به‌سوی آنان روانه ساخت تا میثاق و عهدی را که در فطرت آنان نسبت به حقیقت توحید و اقرار به ربوبیّت حق و عبودیّت خویش مستتر بود، باز جویند و نعمت فراموش‌شدهٔ اتّصال به مبدأ ربوبی را یادآوری نمایند و با حجّت و برهان، تبلیغ مبانی و اصول معرفت را به انجام رسانند و دفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود و به مرتبهٔ عقل فعّال متّصل شوند و دولت معرفت را به‌دست آورند....»

است! اینها برای چیست؟ برای این است که دائماً عقل دارد رشد می‌کند.

لِيُثيروا لهُم؛ إثاره یعنی بازکردن و به فوَران درآوردن. پیامبران می‌آیند و این دفینه‌های عقل را به فوران درمی‌آورند تا دیگر کسی نتواند ما را گول بزند و کثرت جمعیّت نتواند چشم دل را کور کند و اگر همهٔ مردم یك مطلب را بگویند، ما ـ که این دفینه‌های عقلمان باز شده است ـ خلافش را می‌گوییم و تکان نمی‌خوریم، و دیگران هرچه بگویند، ما تا آخر مثل کوه روی حرفمان می‌ایستیم؛ و بعد معلوم می‌شود که ما درست گفته‌ایم و همه اشتباه کرده‌اند!

این راه و رسم هدایت پیغمبران است که با تربیت خاص، نه تربیت سلیقگی و من‌درآوردی که هر کسی از راه برسد یک دستورالعمل بدهد و بگوید بسم اللَه؛ بلکه با تربیت درست و خاص و براساس دستور ـ که در بسیاری از مواقع، با مسائل نفسی و تمایلات نفسانی انسان درگیر می‌شود و در تزاحم و تضاد قرار می‌گیرد ـ این دفینه‌ها یکی‌یکی باز می‌شود. می‌گوییم: عجب! عجب! عجب! چه

چیزهایی را داریم می‌فهمیم و چه مطالبی را داریم احساس می‌کنیم؛ چیزهایی که دیگران نمی‌فهمند! ارزش‌هایی که برای دیگران مقدّس است، برای ما ضدّ ارزش می‌شود! آن چیزهایی که دیگران برای رسیدن به آنها جان می‌دهند، برای ما خنده‌دار می‌شود و به آنها می‌خندیم و می‌گوییم: به‌به، بیا نگاه کن و ببین که مردم و بزرگ‌تر از مردم دارند وقتشان را به چه می‌گذرانند! این خنده‌ها چند سال پیش نبوده است، پس از کجا آمد؟ اینها به‌خاطر این است که عقل باز شده است، لذا یک چیزهای دیگری را دارد می‌فهمد و یک مسائل دیگری را تشخیص می‌دهد! کار پیغمبران این است.

خب حالا ما دیگر وارد این قضیه نشویم، چون این رشته سرِ دراز دارد!

عبادات منهای ولایت یعنی عمل رباتی

آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ﴾؛ [ای رسول،] باید بیایی و تبلیغ کنی و بگویی و مطلب را برای مردم روشن کنی که خلاصهٔ قضیه این است که اگر می‌خواهید آن حقیقت انسانی شما به فعلیّت برسد، باید ببینید امروز چه اتّفاقی افتاده

است!

سنّی‌ها هم نماز می‌خوانند و بهتر از ما هم می‌خوانند و مخارج حروف را از حلق و تَه حلق و زیر حلق هم اداء می‌کنند و وظایفشان را انجام می‌دهند، اما چقدر قرب دارند؟! ما هم اگر به این ولایت توجه نداشته باشیم و به‌دنبال آن نرویم و نماز را همان‌طور بخوانیم که آنها می‌خوانند و حج را همان‌طور بجا بیاوریم که آنها بجا می‌آورند؛ هیچ نتیجه‌ای ندارد!

مگر آنها حج بجا نمی‌آورند؟! بله! قربانی می‌کنند، سعی صفا و مروه می‌کنند، طواف می‌کنند، پول خرج می‌کنند، احرام می‌بندند، سوار هواپیما و ماشین و طیّاره می‌شوند و خلاصه به زحمت می‌افتند و حج انجام می‌دهند. آنها هم زکات و مالیات می‌دهند و این مسائل را دارند؛ ولی نتیجه ندارد، چون این أعمال جان ندارد!

ربات خیلی دقیق می‌تواند کار انجام بدهد. کامپیوتری در آن می‌گذارند و به او برنامه می‌دهند و می‌گویند: تو این کارها را انجام بده! کوکش می‌کنند

و راه می‌افتد و تمام کارهایی را که ما انجام می‌دهیم او انجام می‌دهد، و بلکه بیشتر هم انجام می‌دهد؛ به‌جای دو رکعت نماز صبح، دویست رکعت نماز برای شما می‌خواند، اما این نمازها چقدر برایش فایده دارد؟ صِفر! وقتی برنامه‌اش تمام شد و به آخر رسید، خشک می‌ایستد و یک میل هم حرکت نمی‌کند؛ چون جان ندارد، نفس ندارد، روح ندارد!

اگر ما هم متابعت از ولایت امیرالمؤمنین و پیروی از این رجل الهی معصوم را در نظر نگیریم، مثل همانها هستیم و هیچ تفاوتی نمی‌کند!

معنای تبعیّت از امیرالمؤمنین علیه السلام

به‌دنبال امیرالمؤمنین بودن، به سینه زدن و چراغانی کردن و پلاکارد زدن و این حرف‌ها نیست؛ چون عزیز من، این کارها را یهود و نصاریٰ هم می‌توانند انجام بدهند! پس چه فرقی می‌کند؟!

به‌دنبال امیرالمؤمنین بودن، به هیئت و تشکیل مجالس و اینها هم نیست؛ چون مجالسی داریم که از این مجالس ما گسترده‌تر و پرجمعیّت‌تر است و اشتیاق مردم هم نسبت به آنها بیشتر است، پس به اینها نیست!

متابعت از امیرالمؤمنین، به داد و بیداد و فریاد کردن نیست؛ بلکه به باز شدن فهم و عقل است! این معنا، معنای متابعت است؛ نه‌اینکه دائم مجلس بگیریم و علی علی بگوییم و فریادمان را بالا ببریم! آقاجان، هر چقدر هم که فریادت را بالا ببری، به‌اندازهٔ بلندگو که دیگر نمی‌توانی داد بزنی و بلندگو بهتر از تو داد می‌زند! اگر صدای این بلندگو را زیاد کنند، گوش همه کر می‌شود. تو چقدر می‌توانی داد بزنی؟ ما چقدر می‌توانیم داد بزنیم؟!

این‌همه یا علی گفتن و یا مثلاً در روضه بر سر و سینه زدن، چقدر می‌تواند انسان را جلو ببرد؟ آیا همین‌که بیاییم مجلس روضه تشکیل بدهیم و بر سینه بزنیم و مثل بعضی‌ها تئاترگونه أعمال وقیح و قبیح و موهن نسبت به ساحت ائمه در این مجالس انجام بدهیم، ما را بالا می‌برد و رشد می‌دهد؟!

یا به خیال اینکه خیلی عاشق علی شده‌ایم، از خودمان أشعاری دربیاوریم و مقام او را از پیغمبر هم بالاتر ببریم، خیلی شنیع و خیلی قبیح است و نه‌تنها انسان را بالا نمی‌برد، بلکه موجب تخفیف و تشنیع

و اهانت به مذهب است!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «**أنا عبدٌ مِن عَبیدِ محمّدٍ**؛[1] من بنده‌ای از بندگان پیغمبر هستم!» امیرالمؤمنین شوخی نمی‌کرد و مزاح نمی‌گفت، بلکه درست می‌فرمود و سخنش حق و صحیح بود! عبد بود که به مقام امارت و ولایت رسید؛ ولی ما حرّ هستیم، ما آزاد هستیم، ما سرِ خود هستیم و اختیارمان دست خودمان است!

خدا مولانا را رحمت کند و امروز با امیرالمؤمنین و ائمه محشور کند! ما مانند این مرد بزرگ که افتخار تاریخ تشیّع است، چه کسی را سراغ داریم؟! در جریان غدیر می‌فرماید:

گفت هر کس را منم مولا و دوست ❊❊❊ ابن‌عمّ من علی مولای او است

بعد «مولا» را برای ما شرح می‌کند. می‌فرماید:

کیست مولا آن که آزادت کند ❊❊❊ بند رقّیت ز پایت برکَند

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۸۹.

ای گروه مؤمنان شادی کنید ❊❊❊ همچو سرو و سوسن آزادی کنید[1]

این [اشعار] حقیقت ولایت را در امروز نشان می‌دهد و اینکه چرا پیغمبر آمد و این مطلب را به مردم گفت و مسئله را تمام کرد! اگر امیرالمؤمنین نباشد، ما تا روز قیامت بندهٔ شهوت و بندهٔ مناصب هستیم؛ گرچه عمامه بر سر داریم و گرچه خود را مبلّغ می‌دانیم و گرچه خود را پیرو این مکتب می‌دانیم! به این حرف‌ها نیست، بلکه باید آمد و پا در میدان گذاشت!

ما بندهٔ شهوت هستیم، بندهٔ شهوت نفس و بندهٔ شهوت قدرت هستیم! بیایید و با چشم خود ببینید و مسائل را مشاهده کنید. ما بندهٔ هویٰ و بندهٔ انانیّت هستیم! این جنگ‌هایی که می‌بینید در دنیا اتفاق می‌افتد، برای چه اتفاق می‌افتد؟ برای اینکه همه بندهٔ زر و زور هستند، همه بندهٔ طمع‌ها هستند، همه بندهٔ آزها هستند، همه بندهٔ شهوات هستند، همه بندهٔ خودبینی‌ها و خود محوری‌ها هستند و فقط

[1] مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ٦٤١.

اسمش فرق می‌کند؛ او عبا دارد و این کت دارد، او قبا دارد و این پیراهن و پالتو دارد! اینها ظاهر است، ولی آنچه در درون است یکی است و فرقی نمی‌کند!

عامل انحراف خلفا

چرا ابابکر که خودش آمده بود و بیعت کرده بود، بر خلاف رسول خدا و سخن رسول‌اللَه آن کارها را کرد؟ چون بنده بود؛ بندهٔ شهوت بود، بندهٔ منصب بود، بندهٔ شیطانِ خودش بود، بندهٔ آزها بود! چه شد؟ [باید گفت:] آیا می‌ارزید که بلند شوی و بیایی و حق را دو سال و نیم از مسیر خودش برگردانی؟! بعد از دو سال و نیم چه چیزی گیرت آمد؟ تمام بدبختی‌هایی که تا قیام امام زمان علیه السلام دامن بشریّت را بگیرد، به پای تو می‌نویسند![1]

---

[1] بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲٤۰، به نقل از رجال الکشی:

«عن الوَردِ بنِ زَیدٍ، قال: قلتُ لأبی‌جعفرٍ علیه‌السّلام: جَعَلَنیَ اللَهُ فِداكَ قَدِمَ الکُمَیتُ! فَقالَ: "أدخِلهُ!" فَسَألَهُ الکُمَیت عن الشّیخَینِ فَقالَ لَه أبوجعفرٍ علیه‌السّلام: "ما أُهَریقَ دَمٌ و لا حُکِمَ بِحُکمٍ غیرِ موافِقٍ لِحُکمِ اللَهِ و حُکمِ النّبیّ (صلّی اللَه علیه و آله و سلّم) و حُکمِ عَلیٍّ (علیه السّلام) إلّا و هو فی أعناقِهما!" فَقالَ الکُمَیتُ: اللَهُ أکبرُ اللَهُ أکبرُ حَسبی حَسبی!»

ترجمه: «وَرد بن زید گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کمیت

آمده است. حضرت فرمودند: "او را داخل کن!" چون کمیت داخل شد از حضرت راجع به شیخین پرسید. حضرت فرمودند: "هیچ خونی ریخته نشد و هیچ فرمانی بر خلاف حکم خدا و حکم پیغمبر و حکم علی صادر نشد مگر آنکه بر گردن آنها خواهد بود!" کمیت گفت: اللَه اکبر، اللَه اکبر! مرا بس است، مرا بس است!» (محقق)

همان، ص ۲۰۶:

«عن داوُدَ بنِ النُّعمانِ، قال: دَخَلَ الکُمَیتُ فَأنشَدَهُ، و ذَکرَ نَحوَه ثُمّ قال فی آخِرِهِ: "إنّ اللَه عزّوجلّ یُحِبّ مَعالیَ الأُمورِ و یَکرَهُ سَفسافَها!" فَقالَ الکُمَیتُ: یاسیّدی، أسأَلُکَ عن مسألةٍ و کان مُتَّکِئًا فاستَوَی جالِسًا و کَسَرَ فی صَدرِه وِسادَةً ثُمّ قال: "سَل!" فَقالَ: أسأَلُکَ عن الرَّجُلَین؟ فَقالَ: "یا کُمَیتُ بنُ زَیدٍ، ما أُهَریقَ فی الإسلامِ مِحجَمَةٌ مِن دَمٍ و لا اکتُسِبَ مالٌ مِن غیرِ حِلِّهِ و لا نُکِحَ فَرجٌ حَرامٌ إلّا و ذَلِکَ فی أعناقِهِما إلیٰ یَومِ یَقومُ قائِمُنا، و نَحنُ مَعاشِرَ بَنی‌هاشِمٍ نَأمُرُ کِبارَنا و صِغارَنا بِسَبِّهِما و البَراءَةِ مِنهُما!"»

ترجمه: «داود بن نعمان گوید: کمیت بر امام صادق علیه السلام وارد شد و شعری برای حضرت خواند. سپس حضرت فرمودند: "خداوند امور و کارهای والا و شریف را دوست دارد و امور پست و بی‌ارزش را دوست ندارد." کمیت عرض کرد: آقای من، سؤالی دارم. حضرت تکیه داده بودند، صاف نشستند و بالشی را در بغل گرفتند و فرمودند: "بپرس!" عرض کرد: از شما راجع به آن دو نفر سؤال دارم. حضرت فرمودند: "ای کمیت بن زید، اگر در اسلام به‌اندازهٔ یک خون حجامت از کسی ریخته شود یا مالی از راه حرام به‌دست آید یا نکاح حرامی واقع شود؛ گناه آن بر گردن آن دو نفر است تا آن زمان که قائم ما قیام کند! و ما بنی‌هاشم، بزرگ و کوچک خود را امر می‌کنیم که آن دو را سبّ نمایند و از ایشان بیزاری بجویند!"» (محقق)

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۸۳:

«و قال علیٌّ بنُ إبراهیم: فقال اللَه عزّوجلّ ﴿لِيَحۡمِلُوٓاْ أَوۡزَارَهُمۡ كَامِلَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَمِنۡ أَوۡزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٍ﴾ قال: "یَحمِلونَ آثامَهم" یعنی الذین غَصَبوا

أميرَالمؤمنينَ عليه السلام و آثامَ كلِّ مَن اقتَدىٰ بهم. وَ هو قَولُ الصّادقِ عليه السلام: "و اللَهِ ما أُهريقَت مِحجَمَةٌ مِن دَمٍ و لا قُرِعَ عَصًا بِعَصًا و لا غُصِبَ فَرجٌ حَرامٌ و لا أُخِذَ مالٌ مِن غيرِ حِلِّهِ إلّا و وِزرُ ذَلِکَ فی أعناقِهِما مِن غيرِ أن نَقُصَ مِن أوزارِ العامِلينَ بِشَیءٍ!"»

ترجمه: «علیّ بن ابراهیم در تفسیر این آیه که خداوند عزّوجل می‌فرماید: ﴿برای آنکه بارهای خود را به‌طور کامل در روز قیامت خودشان حمل کنند، و هم‌چنین از بارهای کسانی که آنها را از روی جهالت گمراه نموده‌اند نیز حمل نمایند﴾ گوید: یعنی آنان که حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب نمودند، بار گناهان خویش را بکِشند و هم‌چنین بار گناهان آن کسانی را که از ایشان پیروی نمودند. و این همان کلام امام صادق علیه السلام است که فرمود: "به خدا سوگند که هیچ خونی ولو به‌اندازهٔ خون یک حجامت ریخته نشد و هیچ عصایی با عصایی برخورد نکرد و هیچ نکاح حرام و از روی غصبی واقع نشد و هیچ مالی از راه حرام به‌دست نیامد مگر آنکه وزر و سنگینی گناه آن بر گردن آن دو است، بدون اینکه از بار گناه آن گناهکاران کاسته شود!"» (محقق) <--

[1] <-- همان، ص ٣٨٤:

«عن جَميلٍ عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: خَطَبَ أميرالمؤمنينَ علیه‌السلام بَعدَ ما بويعَ لَه بِخَمسَةِ أيّامٍ خُطبةً فَقالَ فيها:... "فأُقسِمُ ثُمّ أُقسِمُ لَيَتحَمّلَنّها بَنو أُميّةَ مِن بَعدی و لَيَعرِفُنّها فی دارِ غَيرِهِم عمّا قَليل. فَلايُبَعِّدُ اللهُ إلّا مَن ظَلَمَ و علَى البادی [يَعنی الأوّلَ] ما سَهَّلَ لهم مِن سَبيلِ الخَطايا مِثلُ أوزارِهِم و أوزارِ كُلِّ مَن عَمِلَ بِوِزرِهم إلَى يومِ القيامَةِ ﴿وَمِنۡ أَوۡزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٍۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ﴾".»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: "پنج روز پس از اینکه با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، حضرت خطبه خواندند و در آن خطبه فرمودند: به خدا قسم می‌خورم و سپس قسم می‌خورم که پس از من،

بنی‌امیه خلافت را به‌دست خواهند گرفت و پس از اندک مدتی آن را در نزد دیگری خواهند یافت. و همانا خداوند [از رحمت خویش] دور نسازد مگر ظالمان را. و آن ظالم اول که راه [ظلم و گمراهی] را برای آنان هموار و آسان نموده است، مانند بار گناه آنان و بار گناه پیروانشان تا روز قیامت بر گردنش خواهد بود، ﴿و هم‌چنین از بارهای کسانی که آنها را از روی جهالت گمراه نموده‌اند نیز حمل نماید؛ و این چه بد قِسم بارکشی است!﴾.“» (محقق)

الکافی، ج ۸، ص ۱۰۲:

«عن الکُمَیتِ بنِ زَیدٍ الأسَدیّ قال: دَخَلتُ علَی أبی‌جعفرٍ علیه السّلام فَقالَ: ”و اللَهِ یا کُمَیتُ....“ قال: قلتُ: خَبِّرنی عن الرّجُلَینِ قال: فَأخَذَ الوِسادَةَ فَکَسَرَها فی صَدرِهِ ثُمّ قال: ”و اللَهِ یا کُمَیتُ، ما أُهَریقَ مِحجَمَةٌ مِن دَمٍ و لا أُخِذَ مالٌ مِن غیرِ حِلِّهِ و لا قُلِبَ حَجَرٌ عن حَجَرٍ إلّا ذاکَ فی أعناقِهِما!“»

ترجمه: «کمیت بن زید اسدی گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمودند: ”به خدا قسم ای کمیت،...“ عرض کردم: به من راجع به آن دو نفر بگویید! حضرت بالش را تا کردند و در بغل گرفتند و به آن تکیه دادند و فرمودند: ”به خدا قسم ای کُمیت، به‌اندازهٔ یک خونِ حجامت ریخته نشد و مالی به ناحقّ از کسی گرفته نشد و سنگی از روی سنگی تکان نخورد مگر آنکه بر گردن آن دو نفر خواهد بود!“» (محقق)

تقریب المعارف، ص ۲٤٥:

«و عن بشیر قال: سألتُ أباجعفر علیه السّلام عن أبی‌بکرٍ و عُمَر فلَم یُجبنی، ثُمّ سَألتُه فلَم یُجبنی، فلمّا کانَ مِن الثّالثة قلتُ: جُعلتُ فِداک، أخبِرنی عنهُما! فَقالَ: ”ما قَطرَت قَطرةُ دمٍ مِن دِمائنا و لا مِن دِماءِ أحدٍ مِن المُسلمینَ إلّا و هی فی أعناقهما إلَی یومِ القیامة!“»

ترجمه: «بشیر گوید از امام باقر علیه السلام راجع به ابوبکر و عمر سؤال نمودم، حضرت پاسخ مرا نداد. دوباره از حضرت سؤال نمودم این‌بار نیز حضرت پاسخ مرا نداد. بار سوم عرض کردم: فدایت شوم، راجع به آن دو نفر به من خبر بده! حضرت فرمودند: ”هیچ قطره‌ای از خون ما یا هیچ یک از مسلمانان نریخت مگر آنکه بر گردن آن دو است تا روز قیامت!“» (محقق)

-->

[١] --> تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٤٥:

«عن الحارثِ بنِ المُغيرَةِ النَّصرىّ قال: دَخَلتُ علَى أبىجعفرٍ عليهالسّلام فَجَلَستُ عِندَهُ، فَإذا نَجيَّةُ قد استَأذَنَ علَيه فَأذِنَ لَه. فَدَخَلَ فَجَثا علَى رُكبَتَيه ثُمّ قال: جُعِلتُ فِداكَ، إنّى أُريدُ أنأسألَكَ عَن مسألةٍ و اللهِ ما أُريدُ بِها إلّا فَكاكَ رَقَبَتى مِن النّار، فَكأنّه رِقٌّ لَه! فاستَوىٰ جالِسًا فَقال لَه: "يانَجيَّةُ، سَلنى فَلاتَسألُنى اليَومَ عن شَىءٍ إلّا أخبَرتُكَ بِهِ!" قال: جُعِلتُ فِداكَ، ما تَقولُ فى فُلانٍ و فُلانٍ؟ قال:

"يا نَجيّةُ، إنّ لَنا الخُمُسَ فى كتابِ اللَهِ و لَنا الأنفالَ و لَنا صَفوَ الأموالِ، و هُما و اللَهِ أوّلُ مَن ظَلَمَنا حَقَّنا فى كتابِ اللَهِ و أوّلُ مَن حَمَلَ النّاسَ علَى رِقابِنا، و دِماؤُنا فى أعناقِهِما إلَى يَومِ القيامَةِ بِظُلمِنا أهلَ البَيتِ. و إنّ النّاسَ لَيَتَقَلَّبونَ فى حَرامٍ إلَى يَومِ القيامَةِ بِظُلمِنا أهلَ البَيتِ!"

فَقالَ نَجيَّةُ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ ـثَلاثَ مَرّاتٍـ هَلَكنا و رَبِّ الكَعبَةِ! قال: فَرَفَعَ فَخِذَهُ عن الوِسادَةِ فاستَقبَلَ القِبلَةَ فَدَعا بِدُعاءٍ لَمأفهَم مِنهُ شَيئًا إلّا أنّا سَمِعناهُ فى آخِرِ دُعائِهِ و هو يَقولُ: "اللَهمّ إنّا قد أحلَلنا ذَلِكَ لِشيعَتِنا!" قال: ثُمَّ أقبَلَ إلَينا بِوَجهِهِ و قال: "يانَجيَّةُ، ما علَى فِطرَةِ إبراهيمَ عليهالسّلام غَيرُنا و غيرُ شيعَتِنا!"»

ترجمه: «حارث بن مغيره نَصرى گويد: بر امام باقر عليه السلام وارد شدم و نزد حضرت نشستم كه نَجيّه اذن دخول طلبيد. حضرت اجازه دادند و او بر حضرت وارد شد و دو زانو نشست. سپس به حضرت عرض كرد: فدايت شوم، سؤالى دارم و به خدا قسم هدفى ندارم مگر اينكه از آتش جهنم رهايى يابم. و گويى مانند بندهاى در مقابل حضرت بود. حضرت صاف نشستند و فرمودند: "اى نجيّه، بپرس كه امروز از هرچه بپرسى پاسخ مىدهم!" عرض

کرد: راجع به فلانی و فلانی چه می‌فرمایید؟
حضرت فرمودند: "ای نجیّه، خُمس در کتاب خدا از آنِ ما است و انفال برای ما است و بهترین و برگزیدهٔ اموال [در غنائم] برای ما است؛ و آن دو نفر ـ به خدا قسم ـ اولین کسانی بودند که حقّ ما در کتاب خدا را از روی ظلم پایمال نمودند، و اولین کسانی بودند که مردم را بر ما مسلّط نمودند، و به‌خاطر ظلمی که بر ما نمودند خون ما بر گردن آنها خواهد بود؛ و همانا به‌خاطر ظلمی که [با غصب حقّ ما] بر ما نمودند، همهٔ مردم تا روز قیامت در حرام دست و پنجه می‌زنند!"
در این هنگام نجیّه سه بار گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّاۤ إِلَیۡهِ رَٰجِعُونَ﴾؛ "ما مِلک خدا هستیم و به‌سوی او بازمی‌گردیم!" و گفت: قسم به خدای کعبه که ما هلاک شدیم! در این حال حضرت پای خود را از روی بالش برداشتند و رو به قبله نمودند و دعایی نمودند که من چیزی از آن نفهمیدم مگر اینکه در آخِرِ آن دعا شنیدیم عرضه می‌داشت: "خداوندا، ما آن را برای شیعیانمان حلال نمودیم!" سپس حضرت رو به ما نمودند و فرمودند: "ای نجیّه، بر فطرت [و دین] ابراهیم علیه السلام نیست مگر ما و مگر شیعیانمان!"»
(محقق)

[1] <-- الهدایة الکبری، ص ٣٩٢:

«قالَ المُفَضّلُ: یا سَیّدی، إلَی أینَ یَسیرُ المَهدیُّ؟ قالَ: "إلَی مدینةِ جَدّهِ رسولِ اللَهِ (صلّی اللَه علیه وَ آله و سلّم) فَإذا وَرَدَها کانَ لَه فیها مَقامٌ عَجیبٌ یَظهَرُ سُرورُ المُؤمِنینَ وَ حُزنُ الکافِرین." قال المُفضّلُ: یا سیّدی، ما هو ذلک؟ قال: "یَرِدُ قَبرَ جَدّهِ رسول اللَه (صلّی اللَه علَیه و آله) و یَقولُ: یا مَعاشِرَ الخَلائِق، هذا قَبرُ جَدّی رسول اللَه (صلّی اللَه علَیه و آله). فَیقولونَ: نَعَم یا مَهدیَّ آل‌محمّد! فَیقولُ: مَن مَعهُ فی القَبرِ؟ فَیقولونَ: ضَجیعاهُ و صاحِباهُ أبوبکرٍ و عُمرُ! فَیقولُ

ـ و هو أعلَمُ بِهم مِن الخَلقِ جَميعًا ـ و مَن أبوبكرٍ و عُمرُ و كيف دُفِنا مِن دونِ كُلّ الخَلقِ مَعَ جَدّی رسول اللَه فَعَسَی المَدفونُ غَيرَهُما؟ فَيقولونَ: يا مَهدیَّ آل‌محمّد، ما هاهُنا غَيرُهُما و إنّما دُفِنا لِأنّهُما خَليفَتاهُ و أبَوا زَوجَتَيهِ!

فَيقولُ لِلخَلقِ بَعدَ ثَلاثَةِ أيّامٍ: أخرِجوهُما!... فَيَأمُرُ ريحًا سَوداءَ فَتَهُبُّ عَلَيهِم فَتَجعَلُهُم كَأعجازِ نَخلٍ خاوِيَةٍ ثُمّ يَأمُرُ بِإنزالِهما فَيُنزَلانِ إلَيهِ فَيُحيَيانِ و يَأمُرُ الخَلائِقَ بِالإجتِماعِ، ثُمّ يَقُصُّ عَليهم قَصَصَ أفعالِهما فی كُلّ كَورٍ و دَورٍ، حتّی يَقُصَ عَليهم قَتلَ هابيلَ بنِ آدمَ و جَمعَ النّارِ لِإبراهيمَ و طَرحَ يوسُفَ فی الجُبِّ و حَبسَ يونُسَ بِبَطنِ الحوتِ و قَتلَ يَحيَی و صَلبَ عيسَی و حَرقَ جِرجيسَ و دانيالَ و ضَربَ سَلمانَ الفارِسیِّ و إشعالَ النّارِ علَی بابِ أميرالمؤمنين و سَمَّ الحَسنِ و ضَربَ الصّدّيقةِ فاطمةَ بِسَوطِ قُنفُذٍ و رَفسَهُ فی بَطنِها و إسقاطَها مُحسِنًا و قَتلَ الحُسينِ و ذَبحَ أطفالِه و بَنی‌عَمّهِ و أنصارِه و سَبیَ ذَراریِّ رسول اللَه (صلّی اللَه عليه و آله) و إهراقَ دِماءِ آلِ الرَّسولِ و دَمِ كُلّ مؤمنٍ و مؤمنةٍ و نكاحَ كُلّ فَرجٍ حَرامٍ و أكلَ كُلّ

سُحتٍ و فاحِشَةٍ و إثمٍ و ظُلمٍ و جَورٍ مِن عَهدِ آدمَ إلَى وَقتِ قائمنا، كُلَّهُ يَعُدُّهُ عليهم و يُلزِمُهم إيّاهُ فَيَعتَرِفانِ بِه.

ثُمّ يَأمُرُ بِهما فَيُقتَصُ مِنهُما فى ذَلك الوَقتِ بِمَظالِمِ مَن حَضَرَ، ثُمّ يُصَلِّبُهُما علَى الشّجَرةِ و يَأمُرُ نارًا تَخرُجُ مِن الأرضِ تُحرِقُهما ثُمّ يَأمُرُ ريحًا تَنسِفُهما فى اليَمّ نَسفًا!"»

ترجمه: «مُفضّل بن عُمر به امام صادق علیه السلام عرض نمود: ای آقای من، حضرت مهدی به کجا خواهند رفت؟ حضرت فرمودند: "به شهر جدّش رسول خدا (صلّی اللَه علیه و آله) و چون به آنجا وارد شود جایگاه عجیبی برای او خواهد بود و خوشحالی مؤمنین و اندوه کافرین ظاهر خواهد شد." مفضّل عرض نمود: آقای من، چه خواهد شد؟ حضرت فرمودند: "در قبر جدّش وارد می‌شود و می‌گوید: ای گروه مردم، این قبر جدّ من است؟ مردم می‌گویند: بله، ای مهدی آل‌محمّد! حضرت می‌پرسند: چه کسی همراه او در قبر است؟ پس بگویند: هم‌بستران و مُصاحبان او، ابوبکر و عُمرند! پس حضرت در حالی‌که از همهٔ خلق بهتر می‌داند از ایشان می‌پرسند: ابوبکر و عُمر که هستند و چگونه است که از میان تمام مردم همراه جدّم دفن شده‌اند و غیر ایشان دفن نشده‌اند؟ پس بگویند: ای مهدی آل‌محمّد، غیر از ایشان اینجا کسی دفن نشده و ایشان بدین جهت اینجا دفن شده‌اند که جانشین او و پدر زن او هستند!

پس حضرت بعد از سه روز به آنها می‌گویند که آن دو را از قبر خارج کنید!... پس حضرت به باد سیاهی امر می‌کنند که بر آنها بوزد، پس آنان را مانند تنهٔ درخت خرمایی پوسیده گرداند سپس حضرت امر می‌کنند که آن دو را [از روی آن دو درخت که بر آن به صلیب کشیده بودند] پایین آورند، سپس زنده می‌کنند و مردم را جمع نمایند. سپس کیفیت کردارشان را در هر جا و دورانی برای مردم بازگو کنند تا آنجا که کشتن هابیل فرزند آدم و جمع‌آوری آتش برای ابراهیم و به چاه افکندن یوسف و گرفتاری یونس در شکم ماهی و به صلیب کشیدن عیسی و سوزاندن جرجیس و دانیال و کتک زدن سلمان فارسی و آتش کشیدن درب خانهٔ امیرالمؤمنین و سم دادن امام حسن و تازیانه زدن قنفذ بر حضرت صدیقه، فاطمه زهرا، و لگد زدن او بر پهلوی حضرت و سقط کردن فرزندش محسن و کشتن امام حسین و ذبح فرزندان و عموزادگان و یاورانش و اسارت سلالهٔ پیغمبر خدا

احادیثی در باب سنگینی گناه خلیفهٔ اول و دوم (ت)

ای عمر، تو چه‌کار کردی؟! ده سال خلافت را گرفتی، نتیجه‌اش چه شد؟ آیا این ده سال ارزشش را داشت؟! رفقا، شما ده سال پیش یادتان نمی‌آید؟! ده سال پیش انگار همین دیروز بود! شما اگر در این مدتِ ده سال می‌آمدید و همان کاری را می‌کردید که عمر کرد، چه خاکی بر سر می‌کردید؟

بندهٔ امیرالمؤمنین شدن یعنی آزادی و سعادت

می‌دانید می‌خواهم چه عرض کنم؟ می‌خواهم کم‌کم به یک مطلب برسیم! همین ده سال

ـ صلوات اللّه علیهم ـ و ریختن خون آل پیغمبر و خون هر مؤمن و مؤمنه‌ای و هر نکاح حرامی که واقع شده و هر مال حرامی که کسب شده و هر زشتی و گناه و ظلم و جوری که از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت قائم واقع شده را حضرت بر آنها برمی‌شمارد و بر گردن آنها می‌گذارد و آن دو نفر به آن گناهان اعتراف می‌کنند.

سپس حضرت امر می‌کنند که آن دو را به دادخواهی حاضران قصاص کنند. سپس حضرت آن دو را بر درخت به صلیب بکِشند، آنگاه به آتشی از زمین دستور دهند که آنان را بسوزاند و به باد امر کنند که خاکسترشان را پراکنده سازد!"» (محقق)

جهت اطلاع بیشتر پیرامون اینکه وزر جمیع خطایا تا روز قیامت بر عهدهٔ ابوبکر و عمر و خلفای جور می‌باشد، رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ٦٦٠ و ٧٦٧؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۵؛ إثبات الهدی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۵ و ج ۲، ص ۲۸۵؛ الأصول الستة عشر، ص ۳۰٤.

پیش را به‌یاد بیاورید، می‌شود روز عید غدیر سال هزار و چهارصد و بیست و یک هجری قمری! می‌گویید: عجب، انگار که همین دیروز بود! مثل باد و مثل برق گذشت! پس چه‌کار کنیم؟ بیاییم و خودمان را از این بندگی دربیاوریم و بندهٔ امیرالمؤمنین بشویم!

اگر بندهٔ او بشویم، دیگر آزاد می‌شویم و کسی نمی‌تواند بر گردن ما طناب بیندازد و ما را به‌سمت این‌طرف و آن‌طرف بکِشد! دیگر کسی نمی‌تواند با طنابِ درهم و دینار، گریبان ما را بگیرد و به این‌طرف و آن‌طرف ببرد! دیگر کسی نمی‌تواند با یک صندلی چوبی ما را بفریبد و در مسیر امیال خودش به بهره‌کشی بکشاند؛ چون آزاد شده‌ایم و دیگر کسی نمی‌تواند با انسان آزاد کاری بکند!

اگر بگوید به تو پول می‌دهم، می‌خندیم و می‌گوییم: «آقاجان، دیر آمدی! باید چند سال زودتر می‌آمدی!» اگر بگوید یک میلیون به تو می‌دهم، می‌گوییم: «آقاجان، بگذار در جیبت! بگذار جلوی آینه تا دو میلیون بشود، و اگر یک آینه هم در مقابلش

بگیری که به اضافهٔ بی‌نهایت می‌شود!» اگر بگوید ده میلیون به تو می‌دهم، ـ البته اگر داشته باشد ـ باز به ریشش می‌خندیم! اگر بگوید آقا، صد میلیون به تو می‌دهم، یا اصلاً یک میلیارد به تو می‌دهم، می‌گوییم: «آقاجان، تو اصلاً یک عددِ یک بگذار و بعد از اینجا تا طهران جلوی آن صفر بگذار! خوب است یا نه؟»

چرا این‌طور شدی [و قبول نمی‌کنی]؟ برای اینکه آزاد شدی! تا حالا بنده بودی، تا حالا برای یک میلیون، هزار تا دروغ می‌گفتی! ای بدبخت، تا دیروز فقط برای اینکه صد هزار تومان گیرت بیاید، دروغ می‌گفتی! می‌گفتی: «آقا، این جنس را هیچ‌کس ندارد و فقط ما داریم، جای دیگر نروی!» ولی الآن آزاد شده‌ای! می‌گویی: «آقا، فلان خیابان، جنس بهتر از ما را دارد، برو از آنجا بگیر!» این یعنی آزاد شده‌ای! تا دیروز وقتی که به تو «آقای فلان» می‌گفتند، افتخار می‌کردی؛ ولی الآن اگر تمام مناصب دنیا را به تو بدهند [می‌خندی!] اگر شما را رئیس‌جمهور ایران که یک انگشت دنیا هم نمی‌شود، یا رئیس‌جمهور خاورمیانه هم بکنند، فقط بدبختی

است! اگر شما را رئیس‌جمهور قارّه‌های خمسه هم بکنند، باز هم بدبختی است! می‌گویید: «آقا، برو حال داری! دو روز دنیا را به چه بگذرانم؟!» اگر شما را رئیس جمهور ماه و کلّ منظومهٔ شمسی ـ البته در آنجا که دیگر انسان نیست ـ بکنند و هرچه می‌خواهی به شما بدهند، همه را در ازای آنچه فهمیده‌اید، به باد می‌دهید! چون از همه چیز آزاد شده‌اید؛ از زن و فرزند آزاد شده‌اید، از قوم و خویش آزاد شده‌اید، از شرکت و غیر شرکت آزاد شده‌اید!

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ❊❊❊ ز هرچه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است[1]

برو غلام او شو که اگر غلام او بشوی مولا سخی است، می‌آید و تو را به همان‌جایی می‌کشاند که خودش در آنجا است و تو را پشت در نگه نمی‌دارد تا فقط خودش بهره‌مند بشود!

لذا پیغمبر در امروز فرمود که اگر می‌خواهی آزاد بشوی، باید بیایی اینجا سر بسپری! باید بارت

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۷.

را در این عتبه فرو بیندازی؛ نه جاهای دیگر، نه جاذبه‌های دیگر، نه جلوه‌های دیگر و نه مدّعیان دیگر! باید بارت را در مکتب اولیا بیندازی، باید در مکتب اولیا سجده کنی؛ کسانی که تو را آزاد می‌کنند، نه‌اینکه بدتر تو را بنده کنند! خب بروید ببینید و بشنوید، من که از خودم نمی‌گویم! بروید نگاه کنید که این‌طرف و آن‌طرف چه خبر است و مردم را به چه سمت و سویی می‌کشانند! آن می‌گوید: «بیا به‌طرف من!» دیگری می‌گوید: «بیا به طرف من!» این می‌گوید: «بیا اینجا!» آن می‌گوید: «اگر در بالای منبر از من بیشتر صحبت کنی، این‌قدر اضافه به تو می‌دهم!» به‌به، به‌به، آقا چه خبر است؟!

برو آنجایی که می‌گوید اگر این‌دفعه در بالای منبر حرف مرا آوردید و از من صحبت کردید، سال دیگر شما را دعوت نمی‌کنیم! باید آنجا رفت و سرِ تعظیم فرود آورد؛ نه در جایی که اگر مقداری کم گذاشته شد، خلاصه بله [مورد عتاب واقع شویم!] تازه این مورد، یک مورد کوچک است.

من راجع به این قضیه یک کلام خیلی عجیبی از مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ یادم آمد، حیفم

می‌آید که نگویم!

یک روز مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ داشتند قضیهٔ [إنذار] عشیره را مطرح می‌کردند. در آنجا یک تعبیر خیلی عجیبی داشتند!

توضیحی در رابطه با حدیث عشیره

آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾.[1] خداوند پیغمبر را مأمور کرد که اولین ابلاغ و تبلیغ خود را در اقارب و خانواده و فامیل خودش انجام بدهد. بعد آن کلام عجیبی را که رسول خدا فرمود این بود: «**أیّکُم یُوازِرُنی علَی أنیکونَ أخی و وصیّی و خَلیفَتی مِن بَعدی؟**»[2] کدام‌یک از شما مرا در این باری که برداشته‌ام کمک می‌کند؟ در این باری که آمده‌ام ملک و ملکوت را زیر و رو کنم، آمده‌ام ما سوی‌اللَه را به‌سوی اللَه بکشانم! آمده‌ام تمام نفوس را از تعلّقات به ما سوی‌اللَه قطع کنم و همه را به آن سمت بکشانم و یک عُلقه باقی بگذارم که آن

---

[1] سوره شعراء (٢٦) آیه ٢١٤. امام شناسی، ج ١، ص ٨٤:
«ای پیمبر، اقوام نزدیک‌تر خود را از عذاب خدا بترسان!»

[2] تفسیر فرات الکوفی، ص ٣٠٢؛ الهدایة الکبری، ص ٤٧.

علقه، وصول به مقام حق و وصول به مقام معرفت و توحید است. آمده‌ام این علقه را باقی بگذارم و بقیهٔ علقه‌ها را قطع کنم!

آمده است این کارها را بکند، چون او پیغمبر است! این کارها زحمت دارد، دربه‌دری دارد، هجرت دارد، بی‌خانمانی دارد و برای انسان دشمن می‌سازد! حالا از بین شما کیست که بیاید این بار را بردارد و ثقل مرا کم کند و گُردهٔ مرا تخفیف بدهد و در این رسالت من، مرا کمک کند؟

عبارت مرحوم آقا این بود که رسول خدا در آن جایگاه و تکلیف و مأموریتی که از ناحیهٔ پروردگار داشت، می‌خواست برای این رسالت خود، یک نفر و یک نفس را در کمک این رسالت قرار بدهد که بتواند این بار را بکشاند و آن حرکت را ادامه بدهد و نگذارد بایستد. ـ نمی‌دانم که آن مقصود و مراد خودم را بیان کردم یا نه! ـ یعنی پیغمبر می‌خواست در آن تکلیفی که خدا بر عهدهٔ او گذاشته بود، کس دیگری را همراه خودش قرار بدهد. آن تکلیف عبارت است از حرکت و سوق دادن همهٔ نفوس و خلایق به‌سوی پروردگار و

از بندگی درآوردن و آزاد ساختن آنها و باب معرفت را به روی همه باز کردن؛ نه فقط انجام دادن احکام جزئی مثل احکام طهارت و نماز و روزه و امثال‌ذلک!

امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و فرمود که من این کار را انجام می‌دهم!

بعد عبارت مرحوم آقا این بود:

«خیال نکنید که این خطاب فقط نسبت به امیرالمؤمنین است، بلکه این خطاب نسبت به تک‌تک افراد است!»

رسول خدا در امروز، روز پنجشنبه و روز عید غدیر سنۀ هزار و چهارصد و سی و یك دارد به یك‌یك ما که در اینجا نشسته‌ایم می گوید: «**أَیُّکُم یُوازِرُنی؟**» چه کسی از شما هست که بیاید و مرا در این مسیر رسالت و در این حرکت کمك کند؟ وِزر یعنی سنگینی! یُوازِر یعنی قبول وزر کردن، یعنی وزر و ثقل را تحمل‌کردن و أعباء را به دوش کشیدن!

غدیر، یک روز زنده در طول تاریخ

بنابراین اگر دقّت کنیم مسئلۀ ولایت مسئله‌ای

نیست که مربوط به هزار و چهارصد سال پیش باشد و فقط اختصاص به امیرالمؤمنین داشته باشد تا ما در امروز فقط بنشینیم و یا علی بگوییم و به سینه بزنیم و شعر بخوانیم و بعد هم تمام شد و رفت! خب ولایتی که مربوط به امیرالمؤمنین بوده و ابلاغش هم گذشته است، به ما چه مربوط است؟! این قضیه در هزار و چهارصد سال پیش در غدیر خم بوده است که پیغمبر مردم را جمع کرد و این مطلب را به آنها ابلاغ و اعلان کرد، خب به ما چه ارتباطی دارد؟! بسیار خوب، ما هم قبول می‌کنیم که امام ما امیرالمؤمنین است و بعد از پیغمبر، او وصیّ است و آن سه نفر غاصب و ظالم هستند و حق او را گرفته‌اند! ولی آیا همین‌که ما قبول کردیم، مسئله تمام شد؟! نه‌خیر، اینکه چیزی نیست و اهمّیتی ندارد!

مسئله این است که روز غدیر، یک روز زنده و مستمر در تمام لحظات تاریخ زندگی من و شما است! مسئله این است که آن مسئولیّتی را که امیرالمؤمنین در آن روز پذیرفت، بر همهٔ افراد تا روز قیامت تقسیم کرد! حالا هر کس آمد و اعلان آمادگی

و پذیرش کرد، در این ولایت امیرالمؤمنین داخل و محو شد؛ و هر کس که فقط آمد و سینه زد و علم بلند کرد و روضه و عزاداری و چراغانی کرد و هیئت گرداند و شام و نهار داد، ولی نیامد در قبال آن مسئولیّت پا بگذارد و نیامد اقامهٔ عدل و إماتهٔ ظلم و نفاق کند ـ متوجه هستید چه می‌خواهم عرض کنم؟ ـ بلکه فقط از دور نشست و گفت: علی، علی، علی! فقط در کنار نشست و گفت: چقدر علی آدم خوبی بود و در همهٔ جنگ‌ها بود، [داخل در این ولایت نشد!]

خب اینکه او در همهٔ جنگ‌ها بود، به من چه ربطی دارد؟! اگر کارش برای خدا بوده، خدا اجرش را داده و مقاماتش را بالا برده است! حالا من چه‌کار کنم؟! من که الآن در هزار و چهارصد سال بعد آمده‌ام، واقعهٔ روز غدیر چه نفع و اثری برای من دارد و چه نتیجه‌ای باید بگیرم؟ مسئله این است!

آن کلام مرحوم آقا این بود که رسول خدا در روز غدیر آمد و ولایت را به امیرالمؤمنین سپرد. امیرالمؤمنین هم در همهٔ نفوس إلَی یومِ القیامةِ یك ندا

داد که من پا جلو گذاشتم، بسم‌اللَه! من این سفره را پهن کردم، بسم‌اللَه! حالا چه کسی می‌آید سر این سفره بنشیند؟ اینکه فقط بگوییم علی خوب بود و علی شهسواری بود که درِ خیبر را کَند، سرِ سفره آمدن نیست و فایده ندارد!

وقتی که شما راست گفتی و دروغ نگفتی، آن‌موقع سر سفره نشسته‌ای! وقتی که شما اقامهٔ عدل کردی، آن‌موقع سر سفره نشسته‌ای! وقتی که شما در همان هدفی که علی برای آن هدف، زن خود را تکه‌تکه [و مضروب دید،] پا گذاشتی و گفتی من هم تا آخر هستم، داخل در ولایت شده‌ای! آن‌موقع است که تو را در بغل می‌گیرند و از تو حضانت و حراست می‌کنند و تو را از دشمنی دشمنان نگه می‌دارند و محافظت می‌کنند و می‌برند و می‌رسانند! ما خیال نکنیم که قضیه این‌طور [راحت] است!

امتناع علامه طهرانی از رفتن به خارج برای معالجه

من همین مسئله را در سخنان مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیه ـ می‌دیدم! در کتابشان هم

نوشته‌اند و لابد خودتان مطالعه کرده‌اید.

وقتی که ایشان مریض شدند، همهٔ افراد به ایشان سفارش می‌کردند که آقا، بروید خارج! خب خارج یعنی چه؟ خارج یعنی یهودی‌ها، یعنی صهیونیست! مگر انگلستان غیر از صهیونیسم است؟! چه شد؟! حالا برای معالجه اشکال ندارد؟! آمریکا کیست؟ مگر اینها صهیونیست نیستند؟! مگر اینها یهود نیستند؟! مگر اینها ضدّ اسلام نیستند؟! بله، همهٔ اینها هستند! همهٔ اینها دوَل کفر و استعمار و شیطان نمرهٔ یک اسلام و تشیّع و ولایت هستند! پس چرا گر و گر برای سردردمان هم عتبه بوسی آن ممالک را توتیای چشممان می‌کنیم؟!

حالا چه کسی به‌دنبال علی است و چه کسی این ولایت را لبیک گفته است؟! آن پدر ما که وقتی ناراحتی چشم پیدا کرده بودند و پزشکان چشم در طهران به ایشان توصیه کردند که شما که امکانات دارید، چرا در اینجا می‌خواهید [معالجه کنید؟!] بلند بشوید و بروید در خارج! وقتی که به منزل آمدیم، ایشان به من فرمودند:

«بنده بلند شوم و به خارج بروم؟! بنده که یک عمر دارم می‌گویم تمام بلایای مسلمین از این دوَل کفر است، بلند شوم و به خارج بروم؟! آیا آنها نخواهند گفت که این عالم، این آیةاللَه، این روحانی و این کذا که خودش دارد این و آن را می‌گوید، چه شد که وقتی یک چشمش درد گرفت، دارد می‌آید دست ما را ببوسد؟!»[1]

به این حرف‌ها دقت کرده‌ایم؟! لذا عرض می‌کنم که از امروز وقتی آیهٔ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ﴾ را می‌خوانیم، یک‌خرده بیشتر فکر کنیم که این آیه می‌خواهد چه چیزی را به ما بگوید!

ایشان فرمودند:

«اگر از هر دو چشم کور شوم، پایم را از ایران بیرون نمی‌گذارم!»

این فرد را می‌گویند پرچمدار و لوادار مکتب! این فرد را می‌گویند آزاد شدهٔ مکتب علی! این فرد را می‌گویند بندهٔ علی و بندهٔ ولایت! این فرد را می‌گویند کسی که فهم تشیّع در او تبلور پیدا کرده است! این فرد را می‌گویند کسی که دفائن عقول او باز شده است و فهم دیگری پیدا کرده است! این فرد

---

[1] رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۱۱ ـ ۲۱۷، تعلیقه.

را می‌گویند کسی که دلسوز دین است؛ دلسوز مثل مادر، نه دایه! ما همه دایه هستیم، نه مادر!

مادر آن کسی است که وقتی امیرالمؤمنین [در آن نزاع] می‌گوید: حالا من این بچه را با شمشیر نصف می‌کنم و یکی را به تو و یکی را به او می‌دهم تا دیگر دعوا نداشته باشید، آن دایه همین‌طور نگاه می‌کند، ولی این مادر می‌گوید: «نه، بچه را به او بده!»[1] چون مادر است و این بچه به قلبش وصل است، ولی آن دایه به قلبش وصل نیست، لذا با خودش می‌گوید: «مُرد هم که مُرد! هزار تا مثل او هم بمیرند که بمیرند! مسئله‌ای نیست و اشکالی ندارد!» متوجه شدید؟

حالا این حقیقت ولایت، یک حقیقت منحصر به فرد و شخص نیست، بلکه امیرالمؤمنین لوادار آن است و افراد باید بیایند و در زیر این لوا جمع شوند! آن افراد فقط معمّمین نیستند؛ بلکه همهٔ افراد هستند: معمّم، غیر معمّم، کاسب، تاجر، طبیب،

---

[1] الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳٦۷.

مهندس، بقّال، عطّار، عالم، مجتهد، غیر مجتهد، طلبه! همهٔ اینها باید به زیر این لوا و زیر این پرچم بیایند و بایستند و هر کس باید به سهم خود و به میزان فهم خود و به میزان سعهٔ وجودی خود بگوید من هستم!

معنای میزان بودن امیرالمؤمنین

امروز بر منبر فرمودند که امیرالمؤمنین میزان است.[1] [یعنی] امیرالمؤمنین در روز قیامت می‌آید و جلوی ما را می‌گیرد و می‌گوید: من برای این ولایت این کارها را کردم، شما چه کردید؟ می‌گوید: این‌همه جنگ‌ها پیش‌کش شما، آیا شما در راه ولایت من یک سیلی خوردید؟! تازه این یک مورد

---

[1] المزار، شهید اول، ص ٤٦، فرازی از زیارت‌نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام:

«... السّلامُ علَی أبی‌الأئمّةِ و خَلیلِ النّبوّةِ المَخصوصِ بِالأخوّةِ! السّلامُ علَی یَعسوبِ الدّینِ و الإیمانِ و کَلِمةِ الرّحمٰنِ! السّلامُ علَی میزانِ الأعمالِ!....»

ترجمه: «... سلام بر پدر ائمه و یار پیغمبر که مخصوص به برادری گشته! سلام بر رئیس و سالارِ امر دین و ایمان و کلمهٔ خداوندِ رحمان! سلام بر ترازوی أعمال!....» (محقق)

آن است، دیگر بقیهٔ مسائلش بماند که در طاقت مجلس نیست و من نمی‌توانم آن ظلم‌هایی را که واقعاً بر امیرالمؤمنین شد بیان کنم، به‌نحوی‌که اصلاً بعضی‌ها انکار می‌کنند و می‌گویند اصلاً این مسائل نبوده است!

پس همهٔ افراد باید به زیر این لوا بیایند و این ولایت را قبول کنند. لذا منظور از اینکه ما در امروز وقتی به یکدیگر می‌رسیم می‌گوییم: «**الحمدُ للهِ الّذی جعَلنا مِن المُتمَسّکینَ بوِلایةِ أمیرالمؤمنینَ و الأئمّةِ المَعصومینَ علیهم‌السّلام!**»[1] و با امیرالمؤمنین تجدید بیعت ـ یعنی تجدید حیات ـ می‌کنیم، این مسئله است!

البته من نمی‌خواهم بگویم که هر کسی این کار را کرد دیگر اشتباه نمی‌کند؛ نه‌خیر، اشتباه خصلت آدمی است و خدا اشتباه را می‌بخشد! فقط عمد در کارمان نباشد و سرمان را در برف نکنیم، وإلاّ

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ٤٦٤، با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۵۵:
«حمد و سپاس مختصّ خداوندی است که ما را از چنگ‌زدگان و درآویختگان به ولایت امیرمؤمنان و امامان طاهرین علیهم السلام قرار داد!»

همه اشتباه می‌کنند. خدا به اشتباه ما کاری ندارد و نگاه نمی‌کند. معصومین فقط چهارده نفر هستند، تمام شد! اشتباه و خطا اشکالی ندارد، فقط عمد و «إن‌شاءاللَه گربه است» در کار ما نباشد!

پس از ما حساب می‌رسند که به میزان فهمی که داشتی و به میزان حرفی که شنیدی چقدر ترتیب اثر دادی؟ این مسئله است که وظیفهٔ اهل علم و سروران ما و طلاب ذوی‌العزّة و الإحترام را خیلی بالا می‌برد!

رضایت امام زمان، تنها هدف طلاّب

طلبه باید فقط برای خدا و فقط برای امام زمان علیه السلام راه برود، فکر کند، مطالعه کند، درس بخواند و هدف و مقصد داشته باشد. مقصد طلبه فقط امام زمان است و بس. تمام شد! ما سوای امام زمان، صفرِ صفرِ صفر است و اگر به‌اندازهٔ یک سر سوزن غیر او را داخل کنیم، مسئله را باخته‌ایم، تمام شد! حالا به‌خاطر زندگی‌مان یک‌خرده کوتاه بیاییم، بالأخره خدا می‌بخشد! نه آقاجان، [این حرف‌ها نیست!]

یکی از دوستان می‌گفت:

«در جایی داشتیم می‌رفتیم، دیدم که یک شخص دارد صحبت می‌کند. خیلی تعجّب کردم! گفتم: "فلانی، آخر تو هم بله؟! ما تو را طور دیگری می‌شناختیم!" گفت: "چه‌کار کنیم؟! بالأخره امور زن و بچه و زندگی باید بگذرد!"»

به‌به، خب این هم یک قسم است!

پس فرق ما با آنهایی که آمدند و سقیفه را به راه انداختند، چیست؟! خب آنها هم می‌خواستند زندگی‌شان بگذرد! آنهایی هم که به کربلا آمدند، می‌خواستند زندگی‌شان بگذرد! عمر سعد در شب عاشورا گفت: «اگر نیایم، ابن‌زیاد ملک فلان و باغ فلانم را می‌گیرد!» حضرت فرمود: «من به تو باغ می‌دهم!» گفت: «ابن‌زیاد می‌خواهد سلطنت و حکومت ری را به من بدهد!» حضرت فرمودند: «حالا که همه‌چیز را به تو گفتیم و رد کردی و دست برنمی‌داری، برو که به حکومت ری نخواهی رسید!»[1]

خب اینها هم همین است دیگر! اینکه من خدمتتان عرض می‌کنم که ما هم مثل آنها هستیم،

---

[1] مقتل الحسین، أبو مخنف، ص ۹۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ٤١٣.

یعنی همین! اسماً شیعه هستیم، ولی رسماً چقدر خودمان را در تحت ولایت امیرالمؤمنین درآورده‌ایم و تا چه میزان و چند درصد به ندای «**أَیّکُم یُوازِرُنی**» امیرالمؤمنین لبیک گفته‌ایم؟ پیغمبر به امیرالمؤمنین فرمود: «**أَیّکُم یُوازِرُنی؟**» امیرالمؤمنین هم به ما می‌فرماید: «**أَیّکُم یُوازِرُنی؟**» یعنی شما تا چقدر آمدید و تا چقدر ایستادید؟

وقتی که طلبه درس می‌خواند، باید هر روز این مسئله را در قلب خود مرور بدهد که فقط خدا را در نظر داشته باشد و غیر از خدا را ـ حالا هر شخصیّتی که می‌خواهد باشد و هر موقعیّت و جاذبه‌ای که می‌خواهد داشته باشد ـ از قلب خود بیرون کند و دور بریزد، تا اینکه ملائکه بیایند و او را کمک کنند! اگر این‌طور باشد آنچه می‌فهمد، درست می‌فهمد. آنها می‌آیند و دور و بر او را می‌گیرند و مطلب را به‌صورت صحیح به او می‌گویند و فهم و فکرش را باز می‌کنند: ﴿وَلَا یَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٍ﴾؛[1] «غیر

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ٥٤. اللَه شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:
«و از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای در خوف و هراس نیستند.»

از خدا از هیچ چیزی نمی‌ترسند و فقط به‌دنبال کشف مطلب و رسیدن به حق هستند!» آن‌وقت انسان می‌تواند بگوید که اینها دنباله رو آن ولایت هستند.

اینهایی که امروز می‌خواهند ملبّس به لباس علم و تقوا بشوند، بیکار نبودند و از خانه فرار نکرده بودند؛ بلکه اگر استعدادشان از استعداد بقیه بیشتر نباشد، کمتر نیست! و اگر موقعیّت ایشان بهتر از بقیه نباشد، کمتر نیست! اینها به‌خاطر این آمدند تا به این ندا لبیک بگویند و بگویند که در این روزگار وانفسا که دیگر دوران برگشته است و زمانه تغییر پیدا کرده است و دیگر بماند که بماند، ما در این روزگار با وجود تمام این ناملایمات و ناهنجاری‌ها و با وجود تمام این حملات و هجمه‌ها و با وجود این نگرش‌های سوء نسبت به این طیف و این صنف که صنف مبلّغ مکتب تشیّع است، ما آمده‌ایم تا پا روی خواستهٔ نفس بگذاریم!

آقایان می‌فرمایند: «ما عمامه را برمی‌داریم تا بهتر بتوانیم تبلیغ کنیم!» چه کسی را داری گول

می‌زنی؟ تو می‌خواهی شب در خیابان راحت بگردی یا می‌خواهی تبلیغ کنی؟ تبلیغتان را هم دیدیم!

در زمان صفویه [زنان] حرمسرای سلاطین صفویه می‌آمدند و لباس اهل علم و طلبه‌ها را می‌بردند و می‌شستند! پس در این موقع و الآن هنر است که انسان بیاید و با این ناملایمات دست و پنجه نرم کند و مسائلی را که ناخواسته و ناخودآگاه تحمیل شده است [تحمل کند!] گفت:

گنه کرد در بلخ آهنگری ❊❊❊ به شوشتر زدند گردن مسگری[1]

اگر در این شرایط، شخصی که می‌تواند خیلی خوب پول دربیاورد و خیلی خوب زندگی‌اش را بگرداند و برود دست به تجارت بزند و در دانشگاه‌ها درس بخواند و مشغول همین مسائل و علومی بشود که خیلی‌ها به آنها مشغول‌اند، این شخص بیاید و با وجود این شرایط طلبه بشود، کم ارزش ندارد! آقا، اینها حساب دارد، اینها را در پرونده می‌نویسند!

بیخود نیست که رسول خدا فرمود:

---

[1] ضرب‌المثل.

«إنّ المَلائِكةَ لَتَضَعُ أجنِحتَها لِطالبِ العِلمِ؛ [1]

"ملائکه بال‌های خودشان را زیر پای طالب علم می‌گسترانند و او را تأیید می‌کنند!"»

چون ملائکه مربوط به عالم قدس و عالم نورانیّت هستند و می‌فهمند این چیزی که این شخص دارد مطالعه می‌کند، ره به آنجا می‌برد و به آن‌سو حرکت می‌دهد! فیزیک و شیمی و ریاضی که به آن‌سو حرکت نمی‌دهند، بلکه آنها فقط یک فرمول و قاعده است! البته نمی‌خواهم بگویم که اینها بد است، اینها برای گذران این دنیا خوب است و کسی که قصد قربت داشته باشد، ثواب هم می‌برد؛ ولی آن علمی که از اول، پایه و اساسش حرکت نفس به عالم قرب است، علمِ عقاید است، علمِ احکام است، علمِ مبانی است، علمِ فلسفه است، علمِ تفسیر است، علمِ عرفان است!

اینها علومی است که انسان را به آن‌سو می‌کشاند و دل‌ها را به آن‌سو متوجه می‌کند و از این منجلاب بیرون می‌آورد، لذا ملائکه می‌آیند و کمک

---

[1] من لایحضره الفقیه، ج ٤، ص ٣٨٧.

و تأیید می‌کنند. اگر مشکلی در ذهنش باشد، یک‌دفعه می‌بیند حل شد! این حل شدن از کجا است؟ از آنجا آمده است!

خیلی اتفاق می‌افتد که گاهی برای انسان یک مطلب مبهمی پیش می‌آید، ولی یک‌دفعه می‌بیند حل شد، یا یک‌دفعه در بحث می‌بینیم که قضیه روشن شد و معنای یک کلام، آن حقیقت خودش را برای انسان نشان می‌دهد! اینها همه تأییدات ربّانی است که برای این دسته و این طائفه می‌آید.

وظیفه و مسئولیّت سخت طلاّب

روی همین جهت، مسئولیّت این افراد مسئولیّت خیلی سختی است! اینها باید بدانند که پا در جایی گذاشته‌اند که توقّعِ ولی‌نعمتشان این است که بیایند و ایتام آل‌محمد را سرپرستی کنند و آنها را تعلیم کنند و طبق آنچه مورد نظر ولی‌نعمت است، با مردم صحبت کنند؛ نه طبق مصلحت!

[یک طلبه باید بفهمد] الآن ولی‌نعمت چه می‌خواهد؟ اگر ولی‌نعمت می‌گوید: الآن حرف بزن، حرف بزند؛ و اگر می‌گوید: الآن ساکت شو، ساکت بشود! در وقتی که می‌گوید ساکت شو، نباید حرف

زد و نباید سخن گفت و سخن‌گفتن خلاف است![1]

امام صادق علیه السلام به هشام پیغام می‌دهند که برای چه تو این‌قدر به مجالس می‌روی [و صحبت می‌کنی؟!] مگر نمی‌دانی که الآن موقعیّت فرق می‌کند؟! اگر تو می‌خواهی برای من تبلیغ کنی، من می‌گویم ساکت شو![2]

موسی بن جعفر به معلّی بن خنیس پیغام می‌دهند که چرا این‌قدر جان خود و جان شیعیان را به خطر می‌اندازی؟ برای چه مسائل را این‌قدر بی‌پرده و به‌طور صریح و به‌صورت حاد مطرح می‌کنی؟[3]

اگر تو داری برای امام کاری می‌کنی، خب امام این دستور را می‌دهد! اگر ما داریم برای امام کار انجام می‌دهیم و برای امام درس می‌خوانیم و برای امام قدم برمی‌داریم، باید ببینیم که اماممان چه می‌فرماید! امام صادق به ما چه دستور می‌دهد! امام

---

[1] جهت اطلاع راجع به عمل بر طبق خواست امام علیه السلام، رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۹۲.

[2] رجوع شود به رجال الکشی، ص ۲۷۰.

[3] رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

باقر چه می‌فرماید! امام رضا چه می‌فرماید! امام زمانمان چه می‌فرماید! بله، اگر برای خودمان و دنیا است، خب این مطلب دیگری است!

بنابراین طلبه باید خوب درس بخواند و خوب مطالعه و مباحثه کند و وقتش را به این‌طرف و آن‌طرف و به گعده‌ها نگذراند! باید هر دقیقه دقیقهٔ او [روی] حساب باشد و خود را به علوم مجهّز کند و از تمام اوقاتش استفاده کند و در قبال هجمهٔ مخالفین دارای برهان و منطق باشد!

البته این مطلب را هم باید بدانیم که ما ولیّ دین نیستیم، ما وکیل نیستیم؛ بلکه ولیّ دین و صاحب دین یک نفر است و آن حضرت بقیةاللَه ارواحنا فداه است و بس! و همهٔ ما ابزار و وسائط هستیم که بر حسب سعهٔ فکری و سعهٔ وجودیِ خودمان قدمی برمی‌داریم، اما ولیّ فقط او است!

اگر مطلبی به نظر صحیح می‌آید، باید آن مطلب گفته شود؛ حالا اینکه مردم بدشان می‌آید یا خوششان می‌آید به ما ارتباط ندارد! می‌گویند: «آقا، رجم در اسلام نیست و این خلاف است!» نه‌خیر، رجم در اسلام هست و حکم رجم هم باید انجام

بشود![1]

اسلام می‌خواهد با این عقوبت جلوی خلاف را بگیرد. اگر با این عقوبت جلوی خلاف را نگیرد، وضع در ارتباطات همین چیزی می‌شود که می‌شنوید! ولی اگر دو نفر را رجم کردند، آن‌وقت خواهید دید که چه اثراتی بر این مسئله بار است. اگر دست دزد بریده شود، جلوی دزدی گرفته می‌شود؛ نه‌اینکه دزد را ببرند در زندان و یک گوسفند هم جلوی او بکُشند و طاق نصرت هم ببندند! این است که دائماً دزدی رو به تزاید می‌گذارد!

کسی که یک نفر را می‌کشد، باید قصاص شود و باید احکام اسلام مو به مو انجام بشود؛ حالا اگر مردم دنیا بد می‌گویند، برای خودشان می‌گویند! مگر شما تا به‌حال برای مردم دنیا زندگی می‌کردید که بد بگویند یا نگویند؟! مردم دنیا چه کسانی هستند؟ مردم دنیا آنهایی هستند که می‌آیند در خیابان می‌ایستند و طائفهٔ لخت مادرزاد از جلوی آنها و از

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۷، ص ۱۷٦ و ۱۷۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ٤ ـ ۱٦.

جلوی زن و بچه و کودک می‌گذرد! مردم دنیا اینها هستند! حالا آیا ما بایستی که برای اینها نگران بد آمدن و خوش‌آمدن باشیم یا برای آنچه خدا گفته است؟!

رجم در اسلام هست، سنگسار هست، قصاص هست و سایر احکام و تعزیرات هم هست و باید اینها را گفت و به همهٔ دنیا اعلام کرد؛ منتها به‌صورت پسندیده و عقلانی و صحیح، با روشن شدن مطلب و روشن کردن مسائل!

ما قیّم دین نیستیم! اگر مطلبی را بدانیم، به مردم می‌گوییم می‌دانیم؛ و اگر ندانیم، می‌گوییم نمی‌دانیم! اگر مطلبی را که نمی‌دانیم بگوییم می‌دانیم یا توجیه کنیم، به مکتب خیانت کرده‌ایم! قرار نیست که علم ما مثل امام زمان و امام صادق باشد! چه کسی گفته است؟ صد سال که هیچ، اگر صد میلیارد سال هم بگذرد، ما ناخن امام صادق هم نخواهیم شد! مگر قرار بر این است که ما در همان مرتبه باشیم؟! نه‌خیر، خدا از ما همین‌قدر می‌خواهد و بیش از این هم نمی‌خواهد؛ منتها نباید کوتاهی کنیم، بلکه باید به‌طور صحیح به‌دنبال منبع و مدرک برویم!

باید ادبیات را خیلی خوب بخوانیم! صرف و نحو را خیلی خوب بخوانیم! فلسفه و عرفان را خیلی خوب بخوانیم! فقه را خیلی خوب بخوانیم! تفسیر، تاریخ و اصول و سایر مبانی را باید خوب خواند و کاملاً از عهدۀشان برآمد و دیگر بقیه‌اش به ما ارتباط ندارد! ولیّ دین یک شخص دیگر است و ما فقط سخنگو هستیم! اگر بلد باشیم بیان می‌کنیم و اگر بلد نباشیم بیان نمی‌کنیم. تمام شد!

خب دیگر انرژی ما تمام شد و نمی‌دانم باز از وقت تخطّی کردیم یا نه! علیٰ‌کلّ‌حال، إن‌شاءاللَه امیدواریم که رفقا بر ما ببخشایند و زیاده‌گویی ما را عفو کنند و خداوند این‌گونه مسائل و مجالس را که إحیای ذکر اهل‌بیت است، هرچه بیشتر کند و مردم را به‌سمت دین راغب‌تر کند!

هم‌چنین باید عرض کنم که در این شرایط، متأسفانه و یا از یک طرف خوشبختانه، چشم مردمِ بافهم و فهیم و متعقّل و آنهایی که به‌دنبال گمشده هستند و نمی‌توانند فطریات خود را زیر پا بگذارند و یافته‌های خود را به‌دست مصالح بسپارند، [باز

شده است!] چشم این مردم ـ که اینها فقط به درد بخور هستند ـ به آنهایی است که برای آزاد شدن و رها شدن از تعلّقات و بندگی آمده‌اند، نه برای پست و مقام و ریاست و امثال‌ذلک! و الحمدلله جای خوش‌وقتی است که این مسئله در این زمانه رو به گسترش است و این‌گونه افراد دارند زیاد می‌شوند و به‌دنبال قشری می‌گردند که وجودشان برای اعتلای جامعه حیاتی است، وإلاّ همه‌طور شخصی وجود دارد و الحمدلله همه‌طور سیاهی‌لشگر در همه‌جا هست که آنها دیگر مسائل دیگری دارد و جای خودش را دارد.

لذا از این نقطه‌نظر باید سروران ما و طلاّب و علما متوجه باشند که گرچه تا به‌حال به‌دنبال علم و پیروی از این مکتب و خودسازی بوده‌اند، ولی از امروز دیگر نظرها نسبت به آنها عوض می‌شود و در زیّ‌ای می‌آیند که مردم توقّعات دیگری دارند!

إن‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند دست همهٔ ما را بگیرد و هر شخص را در هر جایی که هست، متعهّد به پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بگرداند!

اللَهمّ صلّ علَى محمّدٍ و آلِ‌محمّدٍ